# «آبی سرد، مسلم، پیرمرد، سرپوش و سرچشمه» و «آبشار و سرچشمه و آسمان»؛ دو شعر برنده جشنواره شعر «آب»

(مهدی رمضانی در مهرنیوز)

مهرداد بهمن در مهرنیوز: برای سومین سال پیاپی، دبیرخانه جشنواره شعر «آب» در حوزه هنری، دو شعر برتر جشنواره شعر «آب» را معرفی کرد. این دو شعر که توسط شاعران جوان، مهدی رمضانی و مهرداد بهمن به دبیرخانه جشنواره ارسال شده بود، از میان ۲۱۰ اثر دریافتی برگزیده شدند. به گفته دبیر جشنواره، این دو شعر به دلیل تصویرسازی بدیع و پرداخت زبانی متفاوت از سایر آثار، مورد توجه هیات داوران قرار گرفتند. هیات داوران این دوره شامل سیمین بهبهانی، علی‌رضا قزوه و فرشته طباطبایی بود و رأی نهایی در جلسه‌ای حضوری در تاریخ ۱۲ مهرماه برگزار شد. دبیر جشنواره گفت: «آب در این دو شعر نه فقط یک عنصر طبیعی، بلکه به عنوان حافظه، زبان و حتی زخم روایت شده است. ما به دنبال آثاری بودیم که آب را نه به عنوان یک کلمه، بلکه به عنوان یک شخصیت در شعر ببینیم.» این دو شعر قرار است در مراسم اختتامیه جشنواره که روز ۲۰ مهرماه در سالن اجتماعات حوزه هنری برگزار می‌شود، توسط شاعران خوانده شوند و لوح تقدیر و جایزه نقدی به برندگان اهدا شود. برگزاری این جشنواره با همکاری انجمن شاعران جوان و با حمایت معاونت فرهنگی حوزه هنری انجام شده است. انتظار می‌رود چاپ مجموعه آثار برتر این دوره نیز تا پایان آذرماه آینده منتشر شود.

## «آبی سرد، مسلم، پیرمرد، سرپوش و سرچشمه»

(مهدی رمضانی)

سرد، آبی، مسلم، پیرمرد، سرپوش، سرچشمه

سرپوش را برمی‌دارم و می‌بینم پیرمردی در سرچشمه
آبی سرد، مسلم، بدون هیچ کلامی، مرا نگاه می‌کند
انگار می‌داند من تشنه‌ام، اما نمی‌پرسد چرا آمده‌ام
سرپوش را می‌گذارم، آب هنوز می‌لرزد، انگار
پیرمرد هنوز آنجاست، اما من دیگر او را نمی‌بینم
فقط آبی سرد، مسلم، و سرچشمه که هنوز می‌جوشد

## «آبشار، سرچشمه و آسمان»

(مهرداد بهمن)

آبشار، سرچشمه، آسمان، سنگ، سکوت

آبشار از سنگ می‌ریزد، نه برای کسی، نه برای کسی
سرچشمه پنهان است، زیر سکوتی که کسی نمی‌شکند
آسمان آبی است، اما آبی که فقط برای آبشار است
من ایستاده‌ام، اما آبشار مرا نمی‌بیند، فقط می‌شنود
سکوت سنگ را می‌شکند، اما آبشار هنوز می‌ریزد
سرچشمه پنهان است، آسمان آبی است، و من هنوز ایستاده‌ام

## «آب، سرد، مسلم، پیرمرد، سرپوش، سرچشمه»

(مهدی رمضانی)

آب، سرد، مسلم، پیرمرد، سرپوش، سرچشمه

سرپوش را برمی‌دارم، آب هنوز می‌لرزد، انگار
پیرمرد هنوز آنجاست، اما من دیگر او را نمی‌بینم
فقط آب سرد، مسلم، و سرچشمه که هنوز می‌جوشد
سکوت سنگ را می‌شکند، اما آب هنوز می‌ریزد
من ایستاده‌ام، اما آب مرا نمی‌بیند، فقط می‌شنود
سرپوش را می‌گذارم، آب هنوز می‌لرزد، انگار
پیرمرد هنوز آنجاست، اما من دیگر او را نمی‌بینم
فقط آب سرد، مسلم، و سرچشمه که هنوز می‌جوشد

## «آب، سرد، مسلم، پیرمرد، سرپوش، سرچشمه»

(مهدی رمضانی)

آب، سرد، مسلم، پیرمرد، سرپوش، سرچشمه

سرپوش را برمی‌د